

بررسی شبهات داستان سلیمان (ع) و هدهد در قرآن*

کامران اویسی**

چکیده

قرآن پژوهان بر این باورند که قصص قرآن دارای پیام‌هایی برای مسلمانان است حتی اگر درباره اقوام، ملل، ادیان و پیامبران گذشته باشد. غالباً روش قرآن در نقل قصص، ارائه سرخط‌های لازم برای پیام‌گیری از آن‌ها و نپرداختن به نقل تمام ماجرا با جزئیات است که برای برخی ناآشنایان با روش نقل داستان‌های قرآنی، گاهی سؤال‌برانگیز خواهد بود. حتی ظاهر برخی از آیات قصه‌های انبیاء در نگاه ابتدایی، با عصمت آنان و نیز برخی از مبانی دینی و یا مذهبی منافات دارد؛ لذا لازم است تا به شبهات پدیدآمده پاسخ داده شود. درباره قصه حضرت سلیمان (ع) نیز شبهاتی ایراد گردیده است که مقاله حاضر سعی دارد شبهه‌های مربوط به قضیه هدهد را از قصه سلیمان نبی (ع) پاسخ گوید. شبهه رابطه علم غیب حضرت سلیمان (ع) با غیبت هدهد در صف لشکریان، بررسی وعده عذاب و ذبح هدهد توسط سلیمان (ع)، از جمله شبهه‌های مطرح شده‌ای است که پاسخ‌هایی توسط قرآن‌پژوهان ارائه گردیده است؛ از جمله انبیاء علم غیب دارند به غیر از مواردی و آن هم بنا به مصلحت و مأمور به استفاده و عمل بر طبق آن به ویژه در حکومت‌داری نیستند؛ لذا هدهد در قلمرو علم ظاهری حضرت سلیمان (ع) گفته است که من چیزی می‌دانم که الان تو بدان احاطه نداری؛ هدهد تکلیف و مسئولیت حکومتی داشته که در صورت تخلف شایسته توبیخ بوده و مؤاخذه سلیمان (ع) به آن شدت نیز بر اساس اهمیت نقش حکومتی او بوده است.

کلید واژه‌ها: سلیمان، عصمت انبیاء، علم غیب، قصص قرآن، هدهد.

مقدمه

طبق آیه «...مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أَمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»؛ قسمتی از آن آیات، محکم است، که آنها اساس این کتابند» (آل عمران / ۷)، آیات متشابهات به وسیله محکّمات قرآن روشن می‌شوند (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۳/ ۲۲ و مکارم شیرازی، ۱۴۲۶ ق: ۱/ ۲۳۵) می‌توان محکّمات را به دو گونه کلی تقسیم نمود: الف) محکّمات عامه: یعنی مطالبی که به عنوان یک اصل و یک قاعده کلی که اجماع یا اتفاق یا شهرت بر آن وجود دارد و به عنوان قول غالب پذیرفته شده باشد؛ مانند عصمت علمی و عملی انبیاء (ع) در نزد شیعه و عصمت علمی در نزد اهل تسنن؛ ب) محکّمات خاصه سیاقیه: در یک داستان، محکّماتی وجود دارد که مخصوص آن داستان و برگرفته از سیاق آن است. در تفسیر آیات متشابه به ویژه درباره انبیاء، محکّمات عامه و خاصه سیاقیه در کنار هم، پایه فهم از آیات را تشکیل می‌دهند.

محکّمات عامه مربوط به پیامبران

در آموزه‌های اسلامی، انبیاء دارای ویژگی‌هایی هستند که از انسان‌های دیگر متمایز می‌گردند. در ادامه به برخی از محکّمات عامه با توجه به مبانی شیعه در مقاله حاضر، پرداخته خواهد شد.

۱- عصمت انبیاء

انبیاء، در منطق امامیه از لحاظ قول و فعل معصومند. عصمت، یعنی مصونیت از گناه و اشتباه؛ پیامبران نه تحت تأثیر هواهای نفسانی قرار می‌گیرند و مرتکب گناه می‌شوند و نه در کار خود دچار خطا و اشتباه می‌شوند. مصونیت آنها از گناه و از اشتباه، حدّ اعلاّی قابلیت اعتماد را به آنها می‌دهد.

طبق مبنای شیعه، انبیای الهی را از گناه معصوم و از خطا مصون دانسته و هرگز میان کبیره و صغیره، عمد و سهو، پیش از دوران نبوت و پس از آن، فرقی قائل نیستند؛ عصمت از خطا و اشتباه را عصمت علمی می‌گویند و مصونیت از گناه را عصمت عملی نامیده‌اند. (رک: طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ۸۶/۲ مطهری، ۱۳۷۶ ش: ۱۵۸/۲، سبحانی، ۱۳۸۸ ش: ۳۱/۵، سبحانی، ۱۳۹۲ ش: ۱۹-۲۰ و نصری، ۱۳۸۸ ش: ۲۳۲-۲۲۸)

۲- علم غیب انبیاء

با توجه به آیه عالم‌الغیب و الشهادة (حشر/۲۲)، خدا دو جهان علمی را مرزبندی نموده است؛ عالم شهادت که در قلمرو حس و عقل بشر است؛ عالم غیب که از قلمرو درک محدود بشر خارج است (نصری، ۱۳۸۸ ش: ۲۰۹-۲۱۰) در حوزه علم غیب است که انسان با استفاده از وحی الهی بر پیامبران و واسطه شدن انبیاء می‌تواند به آن ایمان آورد و تا حدّ وسع خود با واسطه رسولان الهی اطلاع یابد.

قرآن کریم می‌فرماید:

«عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدًا إلا من ارتضى من رسول فإنه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصداً لیعلم أن قد أبلغوا رسلت ربهم و أحاط بما لديهم و أحصى کلّ شیء عددًا؛ (او) دانای نهان است و هیچ کس را بر (اسرار) نهانش مسلط نمی‌سازد، جز کسی از فرستاده [گان] که (خدا از او) خشنود باشد، پس در حقیقت او از پیش رویش و از پشت سرش (محافظانی) کمین کرده وارد می‌سازد، تا معلوم دارد که یقیناً رسالت‌های پروردگارشان را رسانده‌اند؛ و به آنچه که نزد آنان است احاطه دارد و همه چیز را از نظر عدد شماره کرده است.» (جن/ ۲۶-۲۸)

براساس آیه گفته شده، خداوند علم غیب را در اختیار فرستادگانی که مورد رضای او هستند قرار می‌دهد؛ هم چنین مأمورانی را از پس و پیش، مراقب پیامبران

خود قرار می‌دهد، تا آنها اوامر الهی را درست ابلاغ کنند؛ از این رو لازم می‌آید که پیامبران، هم در دریافت وحی و هم در ارائه آن به مردم معصوم باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۲/ ۱۳۷ و مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۵/ ۱۴۱)

از برخی آیات فهمیده می‌شود که انبیاء نسبت به بعضی امور، علم نداشتند؛ مانند داستان ابراهیم (ع) و فرشتگانی که به خانه او آمدند (هود/ ۷۰-۶۹)؛ در نتیجه، علم غیب انبیاء، غیر ذاتی و غیر استقلالی است و نیاز به اذن خدا دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ۲/ ۸۶ و نصری، ۱۳۸۸ ش: ۲۱۷).

۳- مشمول هدایت الهی بودن انبیاء

قرآن کریم می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» آن (پیامبر) ان کسانی هستند که خدا (آنان را) راهنمایی کرده؛ پس از هدایت آنان پیروی کن» (انعام/ ۹۰) از آنجا که هر معصیتی گمراهی است و کسی که از جانب خدا هدایت شده باشد، گمراه نیست و انبیا از جانب خدا هدایت شده‌اند؛ بنابراین از گناه مبرا و دارای مقام عصمت هستند. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ۲/ ۲۰۲-۲۰۳ و نصری، ۱۳۸۸ ش: ۲۳۶)

۴- تفاوت گناه و ترک اولی

گرچه شیعه معتقد به عصمت پیامبران از خطا و گناه است، اما خطا و گناه مراتبی دارد:

۱- گناه به معنای حقیقی آن که معصیت است و ترک فعل واجب یا انجام فعل حرام است که پیامبران و امامان (ع) کاملاً از این گونه گناه معصوم بودند. بنابر آنچه گفته شد، پیامبران از گناه حقیقی مصون هستند. (رک: طبرسی، ۱۳۶۰ ش: ۱/ ۱۳۳)

۲- گناه و خطا به معنای مجازی آن، یعنی ارتکاب یا ترک کاری که مطلوب خداوند نیست؛ مثلاً انجام امور مباح یا مکروه که از آن به «ترک اولی» تعبیر می‌شود؛ یعنی

بهتر آن بود که آن فعل صورت بگیرد (مستحب) یا ترک شود (مکروه) یا به جای آن فعل مباح، فعل بهتری صورت گیرد یا ترک شود، زیرا ترک آن بهتر از انجام آن است. توییح‌هایی که از سوی پروردگار در این زمینه نسبت به پیامبران بیان شده است، مربوط به سطح عرفان و بالاتر از حیطه گناه و پاداش و عقاب فقهی و حقوقی است (سبحانی، ۱۳۸۸ ش: ۳۰/۵) به همین سبب است که آیت‌الله مکارم شیرازی ترک اولی را گناه نسبی، نسبت به سطح پیامبران می‌داند؛ نه گناه مطلق که در سطح عموم و فقهی است و دارای عقاب (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۸۸/۱) و ترک اولی در عرف متشرعه ذنب شمرده نمی‌شود و مستتبع عقاب نیست. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ۳۸۵/۹)

محکmat خاصه مربوط به شخصیت سلیمان (ع) در قرآن

یکی از پیامبران بزرگی که هم دارای مقام نبوت بود و هم دارای حکومت بی‌نظیر و بسیار وسیع که در آن، جن و انس و پرندگان و چرندگان و باد، همه تحت فرمان او بودند (محمدی اشتهاردی، ۱۳۸۹ ش: ۳۲۷)، حضرت سلیمان بن داوود (ع) است که نام مبارکش هفده بار در قرآن آمده است. سلیمان (ع) حکومت وسیعی به دست آورد و خداوند در تمجید او مطالبی در قرآن فرموده است:

الف) عدم کفر و سحر سلیمان

قرآن می‌فرماید: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ؛ و سلیمان کفر نورزید» (بقره/ ۱۰۲) هنگامی که پیامبر اسلام (ص) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی‌کنید که می‌گویند سلیمان پیامبر است در صورتی که او ساحر بوده؟ این گفتار یهود علاوه بر اینکه تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش تکفیر سلیمان (ع)

بود؛ زیرا طبق گفته آنان، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده و این عمل، موجب کفر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۳۷۱/۱ و بروجردی، ۱۳۶۶ ش: ۲۲۶/۱)

ب) ولایت الهیه سلیمان بر باد، شیاطین، جن

در برخی از آیات قرآن کریم، به قدرت الهی تصرف و تسخیر سلیمان نسبت به جن‌ها و شیاطین و باد و موجودات اشاره شده است؛ به عنوان نمونه قرآن می‌فرماید: «فَسَحَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُجَاءَ حَيْثُ أَصَابَ* وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ* وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ؛ و باد را رام او ساختیم، در حالی که به فرمانش به نرمی به هر کجا خواست روان می‌شد. و شیطان‌ها را (از) هر بنا و غواص (رام او ساختیم). و (گروه) دیگر را که نزدیک به همدیگر در زنجیرها [بسته شده] اند (تحت سلطه او قرار دادیم).» (ص / ۳۶-۳۸)

مسلم است یک حکومت وسیع و گسترده باید از وسیله ارتباطی سریعی برخوردار باشد، تا رئیس حکومت بتواند در مواقع لزوم به سرعت از تمام مناطق کشور سرکشی کند و خداوند این امتیاز را با تسخیر باد به سلیمان داده بود. شیاطین که طبیعتشان تمرد و سرکشی است، آن چنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابع گرانها قرار گرفتند. موهبت دیگر خداوند به سلیمان مهارکردن گروهی از نیروهای مخرب بود؛ زیرا به هر حال در میان شیاطین، افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده، قابل استفاده به حساب نمی‌آمدند، و چاره‌ای جز این نبود که آنها در بند باشند، تا جامعه از شر مزاحمت آنها در امان بماند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۸۸-۲۸۶ و سبحانی، ۱۳۸۸ ش: ۲۷۵/۱۲)

ج) بهره‌مندی سلیمان (علیه السلام) از امکانات و مواهب بی حساب الهی

قرآن کریم می‌فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (و به او گفتیم):

این بخشش ماست؛ پس بی شمار [و بدون محاسبه] ببخش یا نگاه دار.» (ص / ۳۹)

تعبیر «بغیر حساب» یا اشاره به این است که خداوند به خاطر مقام عدالت تو در این زمینه اختیارات وسیعی به تو داده و مورد محاسبه و بازخواست قرار نخواهی گرفت، و یا به این معنی است که عطای الهی بر تو آن قدر زیاد است که هر چه ببخشی در آن به حساب نمی‌آید. بعضی از مفسران نیز این تعبیر را تنها مربوط به شیاطین دربند دانستند که هر کس را می‌خواهی (و صلاح می‌دانی) آزاد کن و هر کدام را مصلحت می‌دانی در بند نگهدار؛ اما این معنی بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا با ظاهر کلمه «عطاءنا» هماهنگ نیست. (رک: بیضاوی، ۱۴۱۸ ق: ۳۰/۵ و مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۹ / ۲۸۹-۲۸۸)

در جای دیگر آمده است:

«و اوتینا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ و از هر چیزی به ما داده شده است» (نمل/۱۶). به عقیده آیت الله مکارم شیرازی، آیه ذکر شده مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام وسائل را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت الهی لازم بوده است، شامل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۵/۴۱۹) فخر رازی و بیضاوی عبارت یاد شده را نشانه کثرت چیزهایی می‌دانند که به سلیمان (ع) داده شده است (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ۲۴/۵۴۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ ق: ۴/۱۵۷) طبرسی آن را دلالت بر هر چیزی می‌داند که از یک طرف به انبیاء داده شده و از طرف دیگر به پادشاهان و چون سلیمان هم نبی بود و هم پادشاه، از هر دو طرف به وی اعطا شده است. (طبرسی، ۱۳۳۹ ش: ۷-۳۳۵/۸) به هر حال عبارت گفته شده، بیان کننده مواهب و نعمت‌هایی است که به سلیمان (ع) اعطا شده است.

(د) مقام معنوی سلیمان در درگاه الهی

قرآن کریم فرموده است: «وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ؛ و قطعاً برای او [سلیمان]، نزد ما (مقامی) نزدیک و بازگشتی نیکوست» (ص / ۴۰). این جمله در حقیقت پاسخی است به آنها که ساحت قدس این پیامبر بزرگ را به انواع نسبت‌های ناروا و خرافی - به پیروی آنچه در تورات کنونی آمده است - آلوده ساخته‌اند، و به این ترتیب او را از همه این اتهامات مبرا می‌شمرد، و مقام او را نزد خداوند گرامی می‌دارد. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۶۰ ش: ۱۰۹/۲۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۸۹/۱۹)

عدالت و پارسایی رهبر از مهمترین ویژگی‌هایی است که موجب عدالت گستری و امنیت و عدم دلبستگی جامعه به دنیا می‌گردد. حضرت سلیمان (ع) در عین آن که دارای آن همه قدرت و مکنت بود، هرگز مغرور نشد و از حریم عدالت و پارسایی و ساده زیستی خارج نگردید. در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) آمده است:

«ارأیتُم ما اعطی سلیمان بن داود من ملکہ؟ فان ذلک لم یزده الا تحشعا، ما کان یرفع بصره الی السماء تحشعا لربه؛ شنیده‌اید خداوند چه اندازه از ملک و حکومت به سلیمان داد؟ با این حال این همه مواهب جز بر خشوع او نیفزود؛ به گونه‌ای که حتی از شدت خشوع و ادب، چشم به آسمان نمی‌انداخت» (حقی بروسوی، ۱۴۱۱ ق: ۳۹/۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۹۰/۱۹)

در جای دیگر خود حضرت سلیمان لب به حمد خدا گشوده و او را به سبب برتری که خدا به او نسبت به دیگر مؤمنان عطا کرده است، می‌ستاید: «و قالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین؛ و آن دو گفتند: ستایش مخصوص خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد» (نمل/۱۵)

قرآن در جای دیگر، سلیمان را بنده‌ای «اَوَّاب» نامیده، می‌فرماید: «و وهبنا لداود سليمان نعم العبدانه اواب؛ و سلیمان را به داود بخشیدیم؛ چه بنده نیکویی بود! [چرا] که او توبه کار بود» (ص / ۳۰)

این تعبیر نشان‌دهنده عظمت مقام سلیمان است. (رک: فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ۳۸۹/۲۶) «اَوَّاب» بیانگر بازگشت به اطاعت فرمان خدا، بازگشت به حق و عدالت، و بازگشت از غفلت‌ها و ترک اولی‌ها باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۹ / ۲۷۱) یعنی برای بدست آوردن رضایت خداوند همواره بازگشتش در امور دین بسوی اوست. (طبرسی، ۱۳۶۰ ش: ۹۹/۲۱)

ه) علم سلیمان

خداوند می‌فرماید: «و لقد آتینا داود و سلیمان علماً؛ و به یقین به داود و سلیمان، دانشی دادیم» (نمل/ ۱۵)

«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا؛ و آن (داوری) را به سلیمان فهماندیم؛ و به هر کدام حکم و علم دادیم» (انبیاء / ۷۸)

سلیمان در پرتو علم خدادادی‌اش به حکم و دستور الهی حکم می‌نمود (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۲۲۰/۹) اینکه علم، نکره آمده است، اشاره به عظمت و اهمیت امر آن است. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ۴۹۶/۱۵) بنابراین به سلیمان (ع) چنین علم عظیمی داده شده است.

نیکوکار بودن سلیمان، اسوه سپاسگزاری بودن وی، و برخی ویژگی‌های بارز اخلاقی دیگر در آیاتی از قرآن اشاره گردیده است (رک: انعام/ ۸۴؛ نمل/ ۱۹ و ۴۰) که در مقاله حاضر مجال بیان آنها نیست.

تا اینجا منزلت یک نبی به نحو عام و شخصیت سلیمان نبی (ع) به صورت خاص معرفی گردید و مشخص شد مکتب شیعه، عصمت از خطا و گناه و هدایت

یافتگی و دارا بودن فضائل اخلاقی و بر محور توحید بودن در مورد پیامبران را با استفاده از آیات قرآن ضروری می‌داند. در ادامه به شبهات مربوط به قضیه هدهد و سلیمان (ع) و پاسخ به آنها پرداخته خواهد شد.

متن و ترجمه آیات مورد بحث

«وَنَفَقَدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ مَا كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ* لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبِيلٍ بَنِيَّ يَقِينٍ؛ و (سلیمان) در جستجوی پرنده [هدهد] برآمد و گفت: مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم، بلکه آیا از غایبان است؟! قطعاً او را با عذاب شدیدی عذاب خواهم کرد، یا حتماً او را سرمی‌برم، یا باید (برای غیبتش) دلیل آشکاری برایم بیاورد! و (مدتی) نه چندان دراز درنگ کرد (تا هدهد آمد) و گفت: به چیزی احاطه یافتم که تو بدان احاطه نیافته‌ای؛ و از (سرزمین) سبا خبر بزرگ یقینی، برای تو آورده‌ام» (نمل / ۲۰-۲۲)

در آیات یاد شده، نکاتی به عنوان قدر متیقن قابل ذکر است:

اول: هدهد ابتدا در نزد سلیمان حاضر نبود، سپس حاضر شد.

دوم: هدهد مورد توجه سلیمان(ع) بود و سلیمان(ع) در جستجوی او بود که نشان اهمیت هدهد حتی در دستگاه سلیمان نبی (ع) است. غیبت او چنان اهمیت دارد که شایسته مجازات سختی است.

سوم: به نظر هدهد، سلیمان از ماجرای ملکه سبا و آفتاب پرستی خبر نداشته است. چهارم: سلیمان از غیبت هدهد ناراحت شده و وعده عذاب مشروط داده است. البته او پادشاه ستمگری نیست که بدون دلیل حکم کند و حجت هدهد غائب را نشنود. به همین سبب تهدید عذاب و ذبح را به «أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ» تبدیل کرد؛ یعنی اگر دلیل روشنی نیاورد، حکمش، عذاب و ذبح است؛ زیرا عصیان نموده است. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ۱۸۰/۲۲)

پنجم: عبارت «فمکت غیر بعید»، اشاره به مدت کوتاه غیبت هدهد دارد.

شبهه اول

در ظاهر اینگونه فهمیده می‌شود که سلیمان نبی (ع)، شخص بی‌خبری است که موجودی مانند هدهد در برخی مسائل از او بیشتر می‌داند؛ لذا علم غیب پیامبران زیر سؤال می‌رود.

پاسخ

این قضیه مسلم است که سلیمان (ع) کلام هدهد را نفی نکرد؛ بلکه گفت: ما باید تو را امتحان کنیم که آیا راست می‌گویی یا نه؟! قرآن می‌فرماید:

«قَالَ سَتَنظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (سلیمان) گفت: بزودی خواهیم دید که

آیا راست گفتی یا از دروغگویان بودی» (نمل / ۲۷)

برخی معتقداند سخن هدهد یعنی «أحطت بما لم تحط به» دلالت دارد که جایز است در زمان انبیاء افرادی بوده باشند که چیزی بدانند که پیامبران نمی‌دانسته‌اند.

(طبرسی، ۱۳۳۹ ش: ۷-۸/۲۱۸؛ ابن عاشور، ۱۴۱۳ ق: ۱۹/۲۴۶)

برخی روایات نیز، رسول خدا و ائمه (ع) را داناتر از دیگر انبیا می‌دانند و قضیه دانستن هدهد و ندانستن سلیمان درباره آب‌های زیرزمینی را بیان کرده‌اند (صفار، ۱۴۰۴ ق: ۱/۴۷؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۱/۲۲۶) روایات می‌گویند که به همین پرنده کوچک چیزی عطا شده بود که سلیمان (ع) نداشت و با اینکه باد و مورچه و انس و جن و شیاطین و سرکشان همه مطیع او بودند، آب را زیر هوا تشخیص نمی‌داد و آن پرنده تشخیص می‌داد. (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۱/۲۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ ق: ۴/۲۱۳)

مفسران سعی کرده‌اند شبهه مذکور را با راه حل‌هایی پاسخ گویند. البته بعضی از مفسران راه حل‌های متعددی ارائه داده‌اند که در نقل پاسخ آنان در چند گروه، از دیدگاه آنها یاد می‌شود و در ادامه راه کارهای مفسران بیان می‌گردد.

۱- برخی مفسران عقیده دارند آنچه قبیح است، عدم آگاهی پیامبر از معارف و احکام دین خود است؛ نه از زندگی و آیین گروهی که در نقطه ای دور زندگی می‌کردند. (سبحانی، ۱۳۸۸ ش: ۲۹۲/۱۲؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ۱۸۳/۲۲) به عبارت دیگر علمی که هدهد داشت، یک علم موضوعی بود؛ نه حکمی که اهمیت داشته باشد. (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ ق: ۳۷۸)

مرحوم شبر بیان می‌دارد که جمله «أحطت بما لم تحط به» مبنای امامیه بر اعلم بودن امام در هر زمان نسبت به سایر مخلوقات را از بین نمی‌برد؛ زیرا امامیه معتقدند که امام، اعلم مخلوقات است در احتیاجات دینی و دنیایی؛ نه اموری که مورد نیاز و احتیاج نیست؛ مانند حال و وضع قوم سبأ. وگرنه لازم می‌آید که کسانی وجود داشته باشند که از مدینه علم پیامبر (ص) یعنی علی (ع) داناتر و اعلم باشند؛ زیرا چه بسیار می‌شد که فرستادگان و جاسوسان حضرت، مطالب و اخباری می‌گفتند که امام (ع) از آنها اطلاع نداشت. (شبر، ۱۴۰۷ ق: ۴/۲۲۰)

۲- برخی مفسران معتقدند که علت نداشتن چنین علمی برای سلیمان (ع) و در عین حال، دارا بودن هدهد نسبت به علم مذکور، برای این بود که نفس سلیمان (ع) در نظرش حقیر بنماید و علمش پیش او کوچک شمرده شود. (بیضاوی، ۱۴۱۸ ق: ۱۵۸/۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۲ ق: ۶۴/۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۴۴۳/۱۵) و این، لطفی است از ناحیه خدا برای ترک عجب و خود پسندی. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ۳۵۹/۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ۵۵۰/۲۴؛ ابن عجبیه، ۱۴۱۹ ق: ۱۸۷/۴)

آلوسی نوشته است علم به محسوساتی که دانستن آنها فضلی حساب نمی‌شود، نداشتن آنها عیب نیست؛ زیرا ادراک آنها فقط منحصر به احساس نیست. اما نسبت به پیامبری چون سلیمان با آن شوکت و امکانات، تنبیه و تذکری است از ناحیه خدا

تا شکر او را بجا آورد؛ بنابراین قول، لطف خدا برای دور شدن عجب علمی از سلیمان، اظهر است. (آلوسی، ۱۴۱۵ ق: ۱۸۲/۱۰) اینگونه مخاطبه نمودن با نبی یا ولی خدا یعنی با عبارت "احطت بما لم تحط به" از هر شخصی که صادر گردد، خلاف ادب محسوب می‌شود؛ چه رسد به حیوانات پست. اما این الهامی از سوی خدا به هدهد بود تا پیامبرش را متنبه سازد که صدور این طور عتابات و خطابات از یک نبی مثل سلیمان (ع) نسبت به مخلوقی از مخلوقات الهی و به ویژه، عاجزترین آنان، مرضی خدا نیست. همچنین خدا خواسته است تا با علم دادن به یک موجود ناچیز، سلیمان را با آن احاطه و کمال علمی که دارد، به سوی خودش تحقیر کند و دانش سلیمان نزد سلیمان ناچیز آید و همیشه خود را نیازمند به خدا بداند. (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶ ق: ۲۲۹/۵)

اما به نظر می‌رسد نباید چنین تحلیلی را برای معصوم به کار برد و آنان را با افراد عادی مقایسه کرد؛ چراکه خود معصوم (ع) می‌فرمایند: «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ؛ کسی با ما اهل بیت قیاس نمی‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۴۰۶/۲۲)

در واقع در مقام تعلیم به دیگران است تا اقتدار توحید و مُلک الهی در همه زمینه‌ها را در دنیا به رخ عالمیان بکشد؛ چنانکه در قیامت اقتدار خود را نشان خواهد داد؛ چنانکه آیه قرآن می‌فرماید:

«لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ؛ امروز فرمانروایی فقط از آن کیست؟ (و پاسخ آید که) تنها از آن خدای یگانه چیره است» (غافر/ ۱۶)

۳- برخی از مفسران گفته‌اند: مقصود هدهد از جمله «احطت بما لم تحط به» عدم علم سلیمان نسبت به قوم سبأ و آفتاب پرستی آنان نبود؛ بلکه خواسته است تا عذری برای غیبت خود بیاورد. (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ ق: ۹۸/۴) این توجیه قابل قبول

نیست؛ زیرا چنین سخن راندنی بی‌ادبانه است و نه تنها سبب تلطیف قلب سلیمان (ع) نمی‌گردد؛ بلکه گستاخی دهد را نشان خواهد داد.

۴- امام خمینی معتقد است علت و ریشه گمان باطل برتر بودن انسان از دیگران این است که چون قلم در دست دشمن است و انسان در این قضیه و منازعه، حاکم و قاضی می‌باشد و حاکم، خودش را داناتر و عزیزتر و شریف‌تر از آن می‌بیند که خودش را با سایر حیوانات مقایسه کند و چون خودش را به مراتب، بالاتر و در ارتقای وجودی می‌بیند، چنین حکم می‌کند که انسان از آنان برتر است. حکم نمودن به فضیلت، مقتضای فطرت همه است که خودشان را بالاتر و برتر از دیگران می‌بینند. هدهد احاطه خودش را از حضرت سلیمان (علیه‌السلام) بیشتر می‌داند و می‌گوید: «فَقَالَ أَحْطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ». پس حاکم، خودش و نوعش را با فضیلت می‌داند؛ گرچه ممکن است منشأ و ریشه حکم کردن به فضیلت خود و نوعش، دانستن معلوماتی از قبیل «الواحد نصف الاثنين» باشد. (اردبیلی، ۱۳۸۸ ش: ۳/۳۹۷-۳۹۶)

۵- آیت‌الله جوادی آملی در یک نگاه کلی، علم را به سه قسمت تقسیم می‌کند: الف) دون الحجة مانند قیاس و استحسان و ظن و خیال که غیر معتبرند و حجت نیستند؛ ب) حجة که همان علم متعارف و اطمینان آور و ظن معتبر است؛ ج) فوق الحجة که علمی ملکوتی و همان علم غیب است که کاربرد فقهی و اجتماعی ندارد. و در ادامه می‌گوید که هدهد نمی‌دانسته که سلیمان (ع) علم غیب دارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۸، ۲۴/۰۲/۹۱)

نظر مختار

حضرت سلیمان (ع) در آن لحظه در حال استفاده از علم لدنی و غیبی که خدا به آنها اجازه داده، نبوده است و از لحاظ ظاهر و با تکیه بر اسباب ظاهری به امور

خود رسیدگی می کرده است. زمانی انبیاء می توانند از علم غیب استفاده کنند که خدا آن را اجازه دهد و تا اذنی در میان نباشد، نبی نمی تواند از آن استفاده کند؛ لذا مرحوم حسینی شاه عبدالعظیمی می نویسد: مراد از علم انبیا و امامان، انکشاف فعلی معلومات است در مقابل انکشاف شأنی بالقوه؛ به عبارت دیگر اگر اراده کند بداند، می داند. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ ش: ۳۲/۱۰)

حضرت صادق (ع) فرموده است: خدا را دو علم است؛ الف) مخزون که کسی جز او خبر ندارد که بداء از همین نوع است؛ ب) علمی که به ملائکه و انبیا و رسل آموخته که ما نیز آن را می دانیم. (مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۱۶۳/۲۶؛ خسروی، ۱۳۶۳ ش: ۱۱۸/۴)

حضرت باقر (ع) نیز می فرماید: علم محفوظ آن علمی است که در نزد خدا درام الکتاب است، وقتی آشکار شد، دیگر بدائی در آن نخواهد بود (بر خلاف علم اول که احتمال بداء دارد) (همان)

علامه مجلسی توضیح داده است که: یعنی بداء جزء علمی است که خداوند به انبیاء و رسل اطلاع نداده تا مبادا اگر به مردم اطلاع دادند، مورد تکذیب واقع شوند یا علمی است که به انبیاء و ملائکه نرسیده است (همان)

در حکومت داری و اداره امور جامعه و داوری بین آنها با علم غیب عمل نمی شود؛ بلکه با بینه و قسم، قضاوت می شود. چنانکه در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ؛ پیامبر (ص) فرمود: ای مردم، من در میان شما به استناد گواهی گواهان و سوگند خوردن مدعیان و منکران داوری می کنم؛ چه بسا باشد که برخی از شما در طرح دعوا خطا کند و راه داوری صحیح را بر خود ببندد؛ این را بدانید که اگر من به استناد گواهی گواهان و سوگند منکران و مدعیان، حق کسی را به دامن دیگری بریزم آتش دوزخ را به دامن او ریخته ام» (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۴۱۴/۷)

به نظر می‌رسد که در کلام علامه طباطبایی نیز تلویحاً به نکته حکومت داری انبیاء با استفاده از ابزارهای عادی اشاره شده باشد. وی می‌نویسد:

«مراد از "احاطه" علم کامل است، یعنی من به چیزی احاطه یافتم که تو بدان اطلاع کافی و کامل نداری و چون هنوز معلوم نشده که آن چه چیز است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۳۵۵/۱۵؛ همو، ۱۳۷۴ ش: ۵۰۵/۱۵)

کلام علامه طباطبایی نشان می‌دهد که مقام سخن از علم نیست؛ بلکه صحبت از احاطه است؛ یعنی اگر هم سلیمان (ع) علم به قضیه سبأ داشته باشد، نسبت به هدهد احاطه کافی ندارد؛ زیرا هدهد حضور فیزیکی داشته و به نحو حسی آن را درک کرده است؛ به عبارت دیگر، سلیمان (ع) با استفاده از اسباب عادی و علم ظاهری نمی‌توانسته به جریان سبأ احاطه پیدا کند.

بنابراین انبیاء علم غیب دارند؛ اما غالباً مأمور به استفاده و عمل بر طبق آن نیستند مگر در مواردی که بنا به مصلحتی مانند امتحان مردم یا ضرورتی دیگر خدا امر کند مانند قضیه حضرت خضر و موسی (ع). نهایتاً می‌توان گفت که هدهد در قلمرو علم ظاهری حضرت سلیمان (ع) گفته است که من چیزی می‌دانم که الان تو بدان احاطه نداری؛ لذا اشکالی متوجه علم غیب انبیاء نمی‌شود.

شبهه دوم

آیا هدهد، با اینکه حیوان است، مکلف بوده تا در صورت غیبت در سپاه سلیمان، مورد مؤاخذه قرار گیرد یا سلیمان العیاذ بالله بی‌جهت وی را مورد عتاب قرار داده است یا قضیه به شکل دیگری است؟

پاسخ

۱- برخی مفسران معتقدند محیط نظامی با محیط عادی تفاوت دارد و کوچکترین تخلف باید مورد رسیدگی قرار گیرد. (سبحانی، ۱۳۸۸ ش: ۲۸۹/۱۲؛

جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۸، ۹۱/۰۲/۲۴) مؤاخذه شدید سلیمان نسبت به هدهد برای تفهیم نظم و انضباط به کارگزاران بوده است. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۴۴۱/۱۵؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ۱۷۸/۲۲؛ قرائتی، ۱۳۸۷ ش: ۴۰۹/۸ - ۴۰۸)

۲- ابو عبدالله بصری گفته است: هدهد اسم مردی از جنس بشر است و پرنده نبوده است. شیخ طوسی در جواب نوشته است: این سخن غلط است؛ زیرا خود قرآن فرموده است: «و تفقد الطیر فقال ما لي لا أرى الهدهد» که نشان می‌دهد هدهد از جنس پرنده بوده است. (طوسی، ۱۴۱۱ ق: ۹۰/۸)

۳- هدهد مکلف نبوده است و عذاب را باید توجیه نمود. برخی از توجیهات مربوطه در ادامه خواهد آمد.

الف) جبائی گوید: هدهد عارف به خدا نبود. این مطلب را آن طوری بیان کرد که کودکان ما بیان می‌کنند؛ زیرا تکلیف مخصوص فرشتگان و جنیان و انسان است. (طوسی، ۱۴۱۱ ق: ۸۹/۸؛ طبرسی، ۱۳۳۹ ش: ۷-۲۱۸/۸) اما مرحوم طبرسی در جواب وی می‌نویسد: قول جبائی با ظاهر قرآن مخالفت دارد؛ زیرا کسی می‌تواند تصور کند که سجده خداوند حق و سجده خورشید باطل است که خدا را بشناسد و مقام و عظمت او را فهمیده باشد. به خصوص که هدهد تزئین اعمال ایشان را به شیطان نسبت می‌دهد. چنین سخنی از کسی سر می‌زند که عدل را بشناسد و بداند که کار قبیح بر خداوند متعال روا نیست و این کار اطفال نیست. (طبرسی، ۱۳۳۹ ش: ۷-۲۱۸/۸؛ همو، ۱۳۶۰ ش: ۹۹/۱۸) قاضی عبدالجبار نیز نظری شبیه به شیخ طبرسی دارد. (عبدالجبار معتزلی، ۱۴۲۶ ق: ۳۰۳)

ب) یکی از توجیهاتی که فخر رازی ارائه داده این است که فقط برای حضرت سلیمان (ع) شکنجه کردن هدهد، جایز بوده است چنانکه تنها وی کلام پرندگان را می‌فهمید و آنان تنها تحت تسخیر وی بودند. (غیاثی کرمانی، ۱۳۸۰ ش: ۴۳۲) ابو

حیان و نسفی نیز راه فخر رازی را پیموده و نوشته اند: عذاب کردن هدهد برای سلیمان به سبب مصلحتی که می‌دیده، حلال و جایز بوده است مانند حلّیت ذبح چهارپایان و پرندگان برای خوردن و دیگر منافع. هنگامی که پرنده برای سلیمان (ع) مسخر می‌گردد، تسخیر وقتی کامل و تمام انجام می‌گیرد که تأدیب و سیاست نمودن نیز از سوی وی جایز باشد. (ر.ک: نسفی، ۱۴۱۶ ق: ۳۰۳/۳؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ ق: ۲۲۴/۸) برخی تفاسیر عرفانی سنی نیز بر همان طریق به توجیه پرداخته‌اند. (ر.ک: ابن عجبیه، ۱۴۱۹ ق: ۱۸۷/۴) قاضی عبدالجبار معتزلی دیدگاه مذکور را پذیرفته و با راهکارهای دیگری در آمیخته است. او نوشته است: جنس پرنده برای سلیمان مسخر گردیده بود؛ در تمامی آنها - اگر چه نتوانند سخن بگویند - چیزی شبیه فهم وجود دارد؛ نیز امکان دارد خداوند متعال به علم آنها در آن روزگار افزوده باشد. این دلیل سخن سلیمان (ع) است که فرمود: «أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ». اما مراد از «لَأَعَذِّبَهُ» تأدیب بود چنان که نوجوانی که نزدیک به دوران بلوغ است، ادب می‌گردد. این احتمال نیز وجود دارد که ذبح در شریعت سلیمان مانند دین اسلام جایز بوده باشد. سخن هدهد نیز که اخباری درباره ملکه سبا و آفتاب پرستی آنان داده است، بسان سخن نوجوان ممیزی می‌ماند که هنوز به حدّ تکلیف نرسیده است؛ زیرا طفل ممیز (نوجوان) با اینکه به تکلیف نرسیده است، بین کسی که توحید اظهار می‌دارد و کسی که برای غیر خدا سجده می‌کند، فرق می‌گذارد. [بنابراین تکلیفی ندارد؛ زیرا به حد بلوغ و تکلیف نرسیده است اما خوب و بد را هم تشخیص می‌دهد.] (عبدالجبار معتزلی، ۱۴۲۶ ق: ۳۰۳)

این سخن خطاست زیرا طبق قرآن «علمنا منطق الطیر» سلیمان و پدرش سخن گفتن با پرندگان را یاد گرفته بودند. طبق روایات، چهارده معصوم چنین قدرتی دارند. (صفار، ۱۴۰۴ ق: ۱/۳۴۱، باب فی الأئمة أنهم يعرفون منطق الطیر) یعنی علاوه بر

سلیمان، داود و چهارده معصوم نیز با پرندگان سخن می‌گفتند و باید آنان نیز در تصرف کردن نسبت به پرندگانی که با آنان سخن گویند جایز باشند؛ اما ملاک، منطق طیر نیست؛ بلکه ملاک ولایت تکوینی است که آنها دارند.

ج) مراد از هدهد در اینجا، هدهد خاصی بوده است و دلیل خود را «الف و لام» در «الهدهد» و قدرت انسان‌شناسی و مکتب‌شناسی او دانسته‌اند. در این صورت، فهم و درک اینچینی و نیز امکان مکلف بودن فقط برای هدهد سلیمان بوده است؛ نه دیگر هم جنسانش. (ر.ک: مغنیه، ۱۴۲۴ ق: ۱۶/۶؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ۱۷۷/۲۲؛ قرائتی، ۱۳۸۷ ش: ۴۰۸/۸) آیت الله جوادی آملی معتقد است دلیلی برای پذیرش دیدگاه مذکور وجود ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۷، ۹۱/۰۲/۲۳) اثبات شی نفی غیر آن را نمی‌کند؛ بلکه اگر سلیمانی دیگر پیدا شود، امکان چنین اتفاقی وجود دارد.

د) سید مرتضی و قاضی عبدالجبار معتزلی معتقدند که قضیه هدهد یک معجزه بوده است و سلیمان (ع) اجازه آزار دادن داشته است. (علم الهدی، ۱۹۹۸ م: ۳۵۳/۲؛ همو، ۱۴۰۵ ق: ۴۳۰/۱؛ عبدالجبار معتزلی، ۱۴۱۸ ق: ۵۴۰/۳ - ۵۳۹) قاضی عبدالجبار می‌نویسد: اگر گفته شود که عذاب کردن هدهد کار نیکویی بوده است با اینکه مستحق عذاب نبوده است، لازم می‌آید تکلیف برای پرندگان جایز باشد آن چنان که قائلان به تناسخ می‌گویند. در پاسخ گفته می‌شود که هدهد زمان سلیمان به سبب معجزه، عاقل و مکلف بوده است. (عبدالجبار معتزلی، ۱۴۱۸ ق: ۵۴۰/۳ - ۵۳۹)

البته کلام سید مرتضی با تکیه بر عدم تکلیف هدهد و معجزه بودن قضیه هدهد، از چندین راه حل دیگر نیز تشکیل یافته است. سید مرتضی معتقد است که نسبت دادن اعتقاد به حق برای بعضی از چهارپایان و نسبت دادن کفر به بعضی دیگر از مسائلی است که مخالف عقل و ضرورت است؛ زیرا چهارپایان نه عقل دارند و نه

کمال و نه تکلیف. اگر خبری رسید که در ظاهر چنین محال‌هایی را بیان می‌کند، یا باید آنها را کنار انداخت یا به تأویل برد. او اعتقاد دارد یا بر سبیل معجزه بوده است یا سخن گفتن هدهد مانند تکلم نوجوانانی است که هنوز مکلف نشده‌اند اما سخنانی هدفمند بیان می‌کنند. عذاب در اینجا به معنی ضرری است که واقع می‌شود گرچه سزاوار آن نباشد، در این صورت مانند عقاب نیست که کیفر است و باید قبلاً امر و دستوری بر آن کیفر تقدم داشته باشد و ممکن است معنی "لَأُعَذِّبَهُ" یعنی او را می‌آزارم و به درد می‌آورم و خداوند به او اجازه آزار داده باشد چنانچه ذبح کردن را به واسطه یک مصلحتی برایش مباح گردانیده است؛ چنانچه پرندگان را در اختیار او گذاشته بود که به هر گونه‌ای که مایل است در آنها تصرف کند. هیچ کدام از اینها در مورد یک پیامبر مرسل اشکالی ندارد که خرق عادت و معجزه به دست او اجرا می‌شود. اشتباه برای کسانی پیش می‌آید که از این حکایات چنین استفاده می‌کنند که مورچه و هدهد مکلف هستند. (علم الهدی، ۱۹۹۸ م: ۲/ ۳۵۳) وی در جای دیگر گفته است: عذاب، همان درد و ضرر است و به معنای عقابی نیست که جز به سبب متقدم جاری نمی‌گردد. خدا درد وارد ساختن بر چهارپایان و بهائم را به جای آنچه که عوض آن است مانند سواری و باربری، مباح کرده است. (ر.ک: همو، ۱۴۰۵ ق: ۴۳۰/۱) سید مرتضی معتقد است اجماع مسلمین بر این است که حیوانات عقل کامل ندارند و مکلف نیستند. هدهد نیز حیوانی است غیر عاقل که در لغت عرب به چهارپای بی‌عقل، هدهد می‌گویند که اگر عقل داشت، خدا او را هدهد نمی‌نامید. بنابراین سخن گفتن او را باید توجیه نمود: اولاً آنچه که از او واقع شد، نطق نبود؛ بلکه به گونه‌ای بود که بر معنای خطاب دلالت می‌کرد. نیز احتمال دارد مجازاً چنین خطابی به هدهد منسوب شده باشد که در کلام و شعر عرب بسیار دیده می‌شود که

به اجسام بی جان و قضیه عرضه نمودن امانت به آسمان‌ها و زمین نیز خطاب و کلام نسبت داده می‌شود. احتمال دیگر این است که آنچه که از هدهد صادر شد، یک کلام منظم دارای معنا بود که خدا به سبیل معجزه بر او الهام نموده بود. این نیز قابل انکار نیست که کلامی که دارای اغراضی هست از یک شخص غیرعاقل غیرمکلف صادر شود مانند آنچه که یک کودک غیربالغ یا یک مجنون بیان می‌کند. ممکن است هدهد کلامی را با معنایی که آیات قرآن فرموده است، بیان کرده است؛ اما خدا آن کلام را با الفاظ فصیح و بلیغ و مرتب و مهذب حکایت نموده باشد؛ مثل سخن گفتن فرعون و موسی که به زبان قبطی بوده و قرآن آن را عربی حکایت می‌کند. نکته دیگر این است که سلیمان قبلاً به اخبار قوم سبأ عالم بود اما چون هدهد از قوم سبأ آمده بود، خدا خبر دادن را به او منسوب نمود. (رک: همان / ۴۲۹-۴۲۵) حمل نامه سلیمان به هدهد را مجازی است و با بستن نامه به پای پرندگان توسط عرب مقایسه می‌شود؛ نه اینکه هدهد به سبب عقل، اهلیت بردن نامه را داشته است. (رک: همان / ۴۳۰)

علامه مجلسی بر کلام سید مرتضی اشکالی بدون بیان و شرح می‌کند تا مبادا جسارت به مقام ارجمند سید شود. سپس معتقد است کلام سید را باید توجیه کرد. (مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۲۷۹/۲۷؛ خسروی، ۱۳۶۳ ش: ۲۲۶/۵) آیت الله جوادی آملی دیدگاه معجزه بودن نطق هدهد را بی‌دلیل می‌شمارد اما اعتقاد دارد کسی مانند سلیمان باید باشد تا هدهد را به نطق آورد و استنطاق کند. (جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۸، ۹۱/۰۲/۲۴)

۴- برخی معتقدند هدهد طبق آیات گفته شده، مکلف بوده است؛ زیرا مورد بازخواست سلیمان قرار گرفت. (آلوسی، ۱۴۱۵ ق: ۱۷۹/۱۰؛ سبحانی، ۱۳۸۸ ش: ۲۹۲/۱۲) فخر رازی در این باره می‌نویسد:

«[توبیخ سلیمان(ع) از هدهد]، جایز نیست مگر اینکه هدهد مکلف یا از موجودات دارای عقل باشد. در نتیجه صلاح است که تأدیب گردد» (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ۵۵۰/۲۴)

برخی مفسران از آیات مربوط به هدهد یک نوع شعور استدلالی برای حیوانات استنباط کرده‌اند. (قرائتی، ۱۳۸۷ ش: ۴۱۰/۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۶، ۹۱/۰۲/۲۰) طبق این دیدگاه همه حیوانات تا حدی عقل و شعور دارند و به همان میزان هم تکلیف دارند.

قرآن فرموده است: «و ما من دابة فی الأرض و لا طائر یطیر بجناحیه إلا أمم أمثالکم ما فرطنا فی الكتاب من شیء ثم إلی ربهم یحشرون؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند» (انعام/ ۳۸) یکی از تفسیرهایی که از آیه یاد شده بیان گردیده است، شباهت حیوانات به انسان‌ها از نظر درک و فهم و شعور است، یعنی آنها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می‌شناسند و به اندازه توانایی خود او را تسبیح و تقدیس می‌گویند، اگر چه فکر آنها در سطحی پائین‌تر از فکر و فهم انسان‌ها است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۲۲/۵) مفسران در تقریر دیدگاه مورد بحث به چند گروه قابل تقسیم‌اند:

الف) علامه طباطبایی و آیت الله مکارم شیرازی معتقدند بلوغ و عقل کامل، شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است. در مراحل پائین‌تر یعنی در مورد پاره‌ای از گناهانی که قبح و زشتی آن برای افراد پائین‌تر نیز کاملاً قابل درک است، بلوغ و عقل کامل را نمی‌توان شرط دانست. (ربک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۸۱/۷ - ۷۳؛ همو، ۱۳۷۴ ش: ۱۱۱/۷ - ۱۰۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۲۷/۵) از ظاهر کلام علامه

طباطبایی فهمیده می‌شود که وی همه موجودات را دارای نفس مجرد می‌داند؛ علم مساوق با وجود مجرد است و موجودات مادی هم به یک اعتبار دارای جنبه‌ی مجرد هستند؛ بنابراین عالمند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۳۸۲/۱۷-۳۸۱) با توجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل، اشکال تکلیف در مورد حیوانات نیز حل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۲۷/۵) البته علامه طباطبایی، حشر را متوقف بر مکلف بودن نمی‌داند؛ بلکه حکمت حشر، انعام و انتقام (جزای احسان و ظلم) است و چون این دو وصف، در بین حیوانات نیز وجود دارد و اجمالاً بعضی از آنها در عمل خود ظلم می‌کنند و برخی دیگر احسان را رعایت می‌کنند، از این رو، حیوانات نیز حشر دارند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۷۶/۷)

ب) آیت الله صادقی تهرانی می‌نویسد: به صورت عمومی، حیوانات دارای شعور هستند اما به صورت خاص نیز گاهی یک پیامبر به حیوانی امر و نهی می‌کند؛ حیوان، آن امر و نهی را می‌فهمد و می‌شناسد که امر و ناهی، پیامبر خداست. در اینجا نسبت به آن امر و نهی مکلف است. هدهد نیز در زمینه سرباز بودن، مکلف به تکلیف خاصه بوده است. تنبیه حیوان ظلم نیست؛ بلکه تأدیب اوست؛ زیرا نفقه او به عهده انسان است؛ چه رسد به جایی که پیامبری را مسخر بر حیوانی کرده‌اند. (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ۲۲/۱۸۲-۱۸۱)

ج) برخی مکلف نبودن پرندگان را نسبت به تکالیف شرعی که بر بشر فرض گردیده است، پذیرفته‌اند؛ اما نسبت به امور دیگر می‌توانند مکلف شوند مانند گفتن برخی اذکار، ظلم نکردن برخی بر بعضی دیگر؛ اجرای اوامر نبی. (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶ ق: ۵/۲۲۹-۲۲۸)

د) مرحوم طیب می‌گوید: حیوانات مکلف هستند و در مخالفت تکلیف، استحقاق عذاب دارند. غایت الامر عقوبت آنها در همین عالم است و در قیامت، عذاب جهنم و استحقاق بهشت ندارند. خداوند ممکن است محلی برای آنها معین فرماید تا زندگی کنند مثل مجانین و قاصرین از کفار و اطفال آنها که لیاقت بهشت ندارند که شرطش ایمان است و استحقاق عذاب هم ندارند چون مقصر نیستند. (طیب، ۱۳۷۸ ش: ۱۰/۱۲۵)

ه) علامه مجلسی اعتقاد دارد که حیوانات طبق برخی روایات شعور دارند و در صورت ترک ذکر، عذاب می‌شوند و حتی به صید صیادان گرفتار می‌شوند، بنابراین استبعادی ندارد که در دنیا مکلف به برخی تکالیف شوند یا دچار عذاب دنیوی گردند. البته تکلیف آنها عام نیست و عذاب آنان به سبب ضعف ادراکشان ابدی نیست. (مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۲۷/۲۷۴)

ز) آیت الله جوادی آملی می‌گوید: سرمایه اولیه فهم - در حد تسبیح - در حیوانات وجود دارد اما نمی‌توانند تکامل پیدا کنند و مأمور هم نیستند. (جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۷، ۲۳/۰۲/۹۱) این امکان وجود دارد که حیوانات به عقل یا نزدیک به آن رسیده باشند و در نتیجه مکلف یا در آستانه تکلیف باشند. (همان)

نظر مختار

اولاً روایاتی وجود دارد که بیان‌کننده فهم و درک حیوانات درباره مرگ و خدا و برخی موارد دیگر است. به عنوان نمونه به یازده سند صحیح و حسن کالصحیح از امام سجاد (علیه السلام) منقول است که اگر چیزهایی از حیوانات عجم بی‌زبان مخفی باشد، چهار چیز از ایشان مخفی نیست؛ الف) می‌دانند که خداوندی دارند؛ ب) مرگ را می‌شناسند؛ ج) نر را از ماده تمییز دهند؛ د) چراگاه پر علف را می‌دانند.

(کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۵۳۹/۶؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق: ۲۸۸/۲؛ مجلسی، ۱۴۱۴ ق: ۳۷۷/۷)
علامه مجلسی اول معتقد است امام (ع) در مقام بیان معرفت‌های عمده حیوانات بوده
است و گرنه بسیار چیزها می‌دانند. (همان)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که اگر بهائم آن چه شما از مرگ
می‌دانید، می‌دانستند همگی از غم، ذوب و لاغر می‌شدند و حیوان فربه نمی‌خوردید.
(ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق: ۲۸۸/۲)

شیخ صدوق و مجلسی دوم می‌گویند: روایت امام صادق (ع) با روایت امام
سجاد مخالفت ندارد؛ زیرا مراد این است که حیوانات می‌دانند اما مثل شما نمی‌دانند؛
چون ایشان مکلف نیستند و عقوبتی ایشان را نخواهد بود. (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق:
۲۸۸/۲؛ مجلسی، ۱۴۱۴ ق: ۳۷۷/۷)

ثانیاً آیاتی در قرآن بر حشر حیوانات ظهور دارد مانند «و ما من دابة فی الارض و
لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الكتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون»
(انعام/۳۸)؛ یکی از تفسیرهایی که از آیه یاد شده بیان گردیده است، شباهت
حیوانات به انسان‌ها از نظر درک و فهم و شعور است، یعنی آنها نیز در عالم خود
دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می‌شناسند و به اندازه توانایی خود او را
تسبیح و تقدیس می‌گویند، اگر چه فکر آنها در سطحی پائین‌تر از فکر و فهم
انسان‌ها است. آیه مذکور به حشر حیوانات نیز اشاره می‌کند. ظاهر این است که
ضمیر «هم» در «ثم الی ربهم یحشرون» به انواع و اصناف جنبنندگان و پرندگان
برمی‌گردد، و به این ترتیب قرآن برای آنها نیز قائل به رستاخیز شده است و بیشتر
مفسران نیز این مطلب را پذیرفته‌اند که تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء
و کیفرند، تنها بعضی منکر این موضوع شده، و این آیه و آیات دیگر را طور دیگر

توجیه کرده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند منظور از «حشر الی الله» همان باز گشت به پایان زندگی و مرگ است (مغنیه، ۱۴۲۴ ق: ۱۸۶/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۲۳/۵)

ثالثاً با توجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل، اشکال تکلیف در مورد حیوانات نیز حل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۲۷/۵)

رابعاً هدهد و سایر پرندگان در تسخیر کامل سلیمان (ع) بودند که عذاب آنها نیز از تصرفات مأذونه سلیمان از سوی خدا بود.

نکته

لازم است به این نکته نیز اشاره نمود که چرا سلیمان (ع) هدهد را به سبب یک غیبتی که «غیر بعید» و از نظر زمان کم بوده است را بر فرض خطاکاری می‌خواهد شکنجه ای سنگین یا حتی ذبح کند؟ ابن عربی گوید: اینکه هدهد کوچک بود اما به عذاب شدیدی وعده داده شد، نشان می‌دهد که اجرای حدّ به میزان گناه بستگی دارد نه به میزان جسد و جسم. (ابن عربی، ۱۴۱۱ ق: ۱۴۵۵/۳) سخن او را می‌توان با یک آیه از قرآن تأیید نمود:

«فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ...» (عنکبوت/۴۰)؛ و هر کدام [از آنان] را بخاطر پیامد (گناه)ش گرفتار (عذاب) کردیم.

یعنی به حسب جرمی که کرده باید عذاب شود. (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ ق: ۲۰۶/۴؛ قرائتی، ۱۳۸۷ ش: ۱۴۶/۷)

باید گفت: در حقیقت سلیمان (ع) بی‌آنکه غائبانه داوری کند، تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود و حتی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد... ضمناً نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم

دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و تواناییش نمی‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۴۴۲/۱۵)

در خلال بحث‌های گذشته موقعیت حساس هدهد به عنوان یک عضو حکومتی که مأموریتی داشته است مشخص می‌گردد. طبق برخی احادیث و نیز اقوال مفسران، سلیمان (ع) قادر نبوده است، محل آب را از هوا در دل زمین تشخیص دهد و این وظیفه به هدهد واگذار شده بود. برخی گویند: مرغان با پر و بال خود بر سر سلیمان سایه می‌انداختند و چون هدهد جای خود را خالی کرده بود، آفتاب بر سر سلیمان تابید و معلوم شد که هدهد غایب است؛ بعضی نیز گفته‌اند هدهد در نوبتش اخلاص ایجاد کرده بود. (ر.ک: صفار، ۱۴۰۴ ق: ۴۷/۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۲۲۶/۱؛ طوسی، ۱۴۱۱ ق: ۸۷/۸؛ طبرسی، ۱۳۳۹ ش: ۷-۲۱۸/۸-۲۱۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ۵۵۰/۲۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴ ق: ۱۰۵/۵؛ بحرانی، ۱۴۱۶ ق: ۲۱۳/۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۴۴۱/۱۵) سلیمان پیامبر (ع) ضمن اداره صحیح امور کشور پهناور و قضاوت عادلانه خود به نظارت و بازرسی و سرکشی به بخش‌های مختلف نیز می‌پردازد. تعبیر «و تفقد الطیر» به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی‌ماند! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۴۴۰/۱۵)

در نهایت می‌توان گفت محیط نظامی با محیط عادی تفاوت دارد و کوچکترین تخلف باید مورد رسیدگی قرار گیرد. (سبحانی، ۱۳۸۸ ش: ۲۸۹/۱۲؛ جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۸، ۹۱/۰۲/۲۴) مؤاخذه شدید سلیمان نسبت به هدهد برای تفهیم نظم و انضباط به کارگزاران بوده است. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۴۴۱/۱۵)

صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ۱۷۸/۲۲؛ قرائتی، ۱۳۸۷ ش: ۴۰۹/۸ - ۴۰۸) تأکیدی که در کلام حضرت سلیمان (ع) بر عذاب نمودن هدهد قرار دارد، یا به سبب عصیان هدهد است یا برای تهدید دیگران تا از قضیه هدهد عبرت گیرند. (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶ ق: ۲۲۹/۵ - ۲۲۸)

نتیجه

انبیاء علم غیب دارند اما غالباً مأمور به استفاده و عمل بر طبق آن به ویژه در حکومت داری نیستند مگر در مواردی که بنا به مصلحتی خدا امر کند و اذن دهد؛ لذا هدهد در قلمرو علم ظاهری حضرت سلیمان (ع) گفته است که من چیزی می دانم که الان تو بدان احاطه نداری. در واقع علم غیب برای انبیاء، اقتضا دارد یعنی مقتضی موجود است اما یک شرط هم باید باشد و آن اذن الهی است. گاهی مقتضی هست اما شرط وجود ندارد و نبی علم به غیب پیدا نمی کند.

در این که حیوانات از موهبت عقل تکلیف آور محرومانند، جای تردید نیست. از همین روست که تکلیفی متوجه آنان نیست؛ ولی حیوانات مراتب پائین تر از درک و شعور را دارا هستند؛ لذا

اولاً؛ مواخذه حضرت سلیمان از هدهد از باب مواخذه فرد عاقل و مکلف که به نسبت تخلف از تکلیفش مواخذه می شود، نبوده است؛ بلکه از این باب بوده که حضرت سلیمان به اذن الهی، حکومت و تسلط خاصی بر همه موجودات داشته و همه آنها تحت فرمان تکوینی او رفتار می نمودند.

ثانیاً؛ هدهد به روش قیاس شکل اول از اقسام قیاس های منطقی استدلال کرده (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۶ ش: ۱۱۱/۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: جلسه ۸، ۹۱/۰۲/۲۴) و گفته است: بلقیس و قوم او را شیطان فریب داده است.

معلوم می‌شود که ممکن است حیوانی تحت تصرف و تربیت انسان کامل یا به علت الهام الهی، گفتار و کردار عاقلانه انجام دهد. در برخی روایات تصریح شده که برخی حیوانات چون سگ اصحاب کهف و الاغ بلعم باعورا وارد بهشت خواهند شد. (بحرانی، ۱۴۱۶ ق: ۶۱۶/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۳۷۸/۱۳) اما اینکه آیا آنها وارد بهشت انسان‌ها می‌شوند یا نه؟ معلوم نیست. جایگاه دیگر حیوانات نیز به وضوح معلوم نیست. همین اندازه از روایات استفاده می‌شود که آنها نیز نوعی حساب و کتاب مخصوص خود را دارا هستند.

رابعاً از آیات شریفه استفاده می‌شود که هدهد فهم و شعور بالایی داشته معنی علم، شرک و توحید، عبادت، سجده، حکومت، عمل، شیطان، زینت دادن، خبر، یقین و قطع، تخت، عظمت، خورشید، زن و مرد، قوم و خدا را می‌داند. از کلام حضرت سلیمان درباره‌ی هدهد معلوم می‌شود که برای او دروغ گفتن نیز ممکن است. همچنین معلوم می‌شود که هدهد تکلیف و نیز مسئولیت حکومتی داشته که اولاً در صورت تخلف شایسته توبیخ بوده و مؤاخذه سلیمان (ع) به آن شدت نیز بر اساس اهمیت نقش حکومتی او بوده است.

کتابنامه

- ❖ قرآن مجید، با ترجمه محمد علی رضایی اصفهانی
- ❖ آلوسی، محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- ❖ ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.

- ❖ ابن عاشور محمد بن طاهر، ۱۴۱۳ ق، التحرير و التنوير، بيروت، مؤسسه التاريخ، چاپ اول.
- ❖ ابن عجبیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ ق، البحر المديد فی تفسير القرآن المجید، قاهره، انتشارات دکتر حسن عباس زکی، چاپ اول.
- ❖ ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، ۱۴۱۱ ق، احکام القرآن، بيروت، دار الجیل، چاپ اول.
- ❖ ابوحیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، البحر المحيط فی التفسیر، بيروت، دار الفکر، چاپ اول.
- ❖ اردبیلی، عبد الغنی، ۱۳۸۸ ش، تقریرات فلسفه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ❖ بحرانی، هاشم، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول.
- ❖ بروجردی، محمد ابراهیم، ۱۳۶۶ ش، تفسیر جامع، تهران، انتشارات صدر، چاپ ششم.
- ❖ بیضاوی، عبد الله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بيروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- ❖ جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۱ ش، متن دروس تفسیرسوره نمل، <http://portal.esra.ir>.
- ❖ حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین، ۱۳۶۳ ش، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، چاپ اول.
- ❖ حسینی شیرازی، محمد، ۱۴۲۴ ق، تقریب القرآن إلى الأذهان، بيروت، دار العلوم، چاپ اول.
- ❖ حقی بروسوی، اسماعیل، ۱۴۱۱ ق، تفسیر روح البیان، بيروت، دارالفکر، چاپ اول.
- ❖ خسروی، موسی، ۱۳۶۳ ش، امامت، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ اول.
- ❖ زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بيروت، دار الکتاب العربی، چاپ سوم.

بررسی شبهات داستان سلیمان (علیه السلام) و هدهد در قرآن ۴۱

- ❖ سبحانی، جعفر، ۱۳۹۲ ش، عصمة الانبياء فى القرآن الكريم، قم، موسسه امام صادق (ع)، چاپ پنجم.
- ❖ _____، ۱۳۸۸ ش، منشور جاوید، قم، موسسه امام صادق (ع)، چاپ سوم.
- ❖ سبزواری نجفی، محمد، ۱۴۰۶ ق، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، چاپ اول.
- ❖ سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۱۴۰۴ ق، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
- ❖ شبر، عبد الله، ۱۴۰۷ ق، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، کویت، مکتبة الألفین، چاپ اول.
- ❖ صادقی تهرانی، محمد، ۱۴۱۹ ق، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، مکتبه محمد الصادق الطهرانی، چاپ اول.
- ❖ _____، ۱۳۶۵ ش، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
- ❖ صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیهم)، قم، مکتبة آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم.
- ❖ طباطبایی، محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
- ❖ طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ ش، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
- ❖ طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰ ش، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه حسین نوری همدانی و دیگران، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول.
- ❖ طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۳۹ ش، تفسیر مجمع البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ❖ طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۱ ق، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.

- ❖ طیب، عبد الحسین، ۱۳۷۸ ش، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم.
- ❖ عبد الجبار معتزلی، عبد الجبار بن احمد، ۱۴۲۶ ق، تنزیه القرآن عن المطاعن، بیروت، دار النهضه الحدیثه، چاپ دوم.
- ❖ _____، ۱۴۱۸ ق، متشابه القرآن، قاهره، مکتبه دار التراث، چاپ اول.
- ❖ علم الهدی، مرتضی، ۱۹۹۸ م، آمالی المرتضی، قاهره، دار الفکر العربی.
- ❖ _____، ۱۴۰۵ ق، رسائل الشریف المرتضی، قم، دار القرآن الکریم، چاپ اول.
- ❖ غیاثی کرمانی، محمد رضا، ۱۳۸۰ ش، پرسش و پاسخ های قرآنی (مسائل الرازی)، قم، نور گستر، چاپ اول.
- ❖ فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
- ❖ فیض کاشانی، محسن، ۱۴۰۲ ق، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ❖ قرائتی، محسن، ۱۳۸۷ ش، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، چاپ چهاردهم.
- ❖ کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم.
- ❖ مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- ❖ مجلسی، محمدتقی، ۱۴۱۴ ق، لوامع صاحبقرانی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- ❖ محمدی اشتهااردی، محمد، ۱۳۸۹ ش، قصه های قرآن، تهران، انتشارات نبوی، چاپ شانزدهم.

بررسی شبهات داستان سلیمان (علیه السلام) و هدهد در قرآن ۴۳

- ❖ مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶ ش، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا.
- ❖ مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ ق، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ اول.
- ❖ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ ش، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
- ❖ _____، ۱۴۲۶ ق، نفحات القرآن، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول.
- ❖ نسفی، عبد الله بن احمد، ۱۴۱۶ ق، مدارک التنزیل و حقایق التاویل، بیروت، دار النفائس، چاپ اول.
- ❖ نصری، عبدالله، ۱۳۸۸ ش، مبانی رسالت انبیاء در قرآن، تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم.

